



شانتل موف و وارونگی ی امر سیاسی

پدیدآورنده (ها) : ملک زاده، حمید

علوم سیاسی :: نشریه پژوهشهای سیاسی :: زمستان ۱۳۹۳ - شماره ۱۱

صفحات : از ۱۳۱ تا ۱۵۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1117723>

تاریخ داندود : ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- سیاست، پایداری و دولت؛ امر سیاسی و بنیان بیناذهنی آن
- واکاوی ناممکنی دستیابی به هم‌رایی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی به میانجی انگاشت‌های «امر واقع» لکانی و «امر سیاسی» موف
- کارل اشمیت مطالعه‌ای در امر سیاسی
- دلوز-گتاری و پست مدرنیسم: رویکردی انتقادی به سیاست زیباشناختی
- اثر هنری در مقام یک جور ساختار آگاهی: مقدمه‌ای پدیدارشناختی درباره چیستی امر هنری
- ایدئولوژی، سوژه، هژمونی، و امر سیاسی در بستر نظریه گفتمان
- بررسی مفهوم خودبنیادی و متافیزیک تجدد در تفسیر هیدگر از اندیشه هگل
- وجوه اشتراک دیدگاه‌های زبانی گادامر و ویتگنشتاین دوم
- مفهوم و ساز و کارهای تحقق عدالت اجتماعی
- کار، مردم‌گرایی و متابعت، سه ویژگی مهم تصوف شیخ علاء الدوله سمنانی
- ماهیت روابط اقتصادی آلمان و ایران از ۱۲۷۷ تا ۱۳۱۸ - ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۰
- عصر تصویر جهان

عناوین مشابه

- مشارکت فضا و مردم یا اتصال امر سیاسی و فضای شهری؛ (نمونه موردی: محله ی باب‌الوزیر و میدان التحریر قاهره، ۱۳۹۱)
- شانتال موف و منطق امر سیاسی
- واکاوی ناممکنی دستیابی به هم‌رایی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی به میانجی انگاشت‌های «امر واقع» لکانی و «امر سیاسی» موف
- بازگشت امر سیاسی از دیدگاه شنتال موف و ارنستو لاکلاو
- بررسی نظام توسعه ی منابع انسانی آموزش و پرورش طی برنامه ی پنج ساله ی سوم توسعه ی اقتصادی اجتماعی سیاسی و فرهنگی کشور (۱۳۷۹ - ۱۳۸۳) مطالعه ی موردی یکی از کلان شهرهای ایران
- بررسی رابطه ی سرمایه فرهنگی و توسعه سیاسی پایدار شهری (نمونه مورد مطالعه: شهر اصفهان)
- برخی از منابع (کتابشناسی) حوزه ی مطالعات سیاسی و روابط خارجی
- چیستی و چرایی مدیریت تحول سیاسی در حوزه ی علمیه
- ترجمه: اندیشه ی اسلام سیاسی مدرن و انقلاب‌های ۲۰۱۱ مصر و تونس
- نسبت امر سیاسی (اشمیت و موفه) با دولت در جمهوری اسلامی ایران

شانتال موف و وارونگیِ امرسیاسی

حمید ملک زاده^{۵۳}

درباره‌ی امر سیاسی به قلم شانتال موف، کتابی است که برای اولین بار در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات راتلج به بازار ارائه شده است. این کتاب در سال ۱۳۹۱ و توسط انتشارات رخداد نو و با ترجمه‌ی منصور انصاری در اختیار فارسی زبانان قرار گرفته است. من سعی خواهم کرد تا به بهانه‌ی معرفیِ این نوشته، شمایی کلی از چارچوب اندیشه‌های شانتال موف ارائه بدهم. نوشته‌ی من اشاره‌ی به مشکلات احتمالی ترجمه‌ی آقای انصاری نخواهد داشت، چرا که فکر می‌کنم این شکل از نقدنویسی نیازمند نوشته‌ای جدا و البته دانشی کافیت که من خودم را فاقد آن می‌دانم.

درباره‌ی شانتال موف

شانتال موف (۱۹۴۳) نظریه‌پردازِ سیاسی است که در دانشگاه‌های لویان، پاریس و اسکس به تحصیل پرداخته و با بسیاری از دانشگاه‌های معتبر جهان، در اروپا، آمریکای شمالی و آمریکای لاتین، همکاری کرده است. او همچنین به عنوان استاد مهمان در دانشگاه‌های هاروارد، کورنل و سی‌ان‌آراس در پاریس مشغول تدریس بوده است. موف در فاصله بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۵ مدیریت ربرنامه‌ها در کالج بین المللی فلسفه در پاریس را برعهده داشته است. موف هم‌اکنون از یک کرسی استادی در دانشکده‌ی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه وست‌مینستر انگلستان برخوردار و مدیریت مرکز مطالعات دموکراسی در این دانشگاه را به‌عهده گرفته است.^{۵۴}

مجموعه‌ی فعالیت‌های علمیِ موف تا به امروز، شامل چهارده جلد کتاب است. در میان این چهارده جلد اثر منتشر شده از موف، در شش مورد کار ویراستاری مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده در قالب کتاب برعهده‌ی او بوده و همین طور یک اثر مشترک با همکاریِ ارنستو لاکلائو (۱۹۳۵-۲۰۱۴) وجود دارد. به همه‌ی این‌ها باید مجموعه‌ی قابل توجهی از مقالات، سخنرانی‌ها، همایش‌ها و سمینارهای آزادی را اضافه کنیم که شمارش آن‌ها در این نوشتار امکان پذیر نیست.

عمده‌ی مطالعات شانتال موف در طول سال‌های متمادی تدریس و به‌عنوان استاد و نظریه‌پردازِ سیاسی متمرکز بر محورهای اساسیِ تشکیل دهنده‌ی شاکله‌ی نهایی کتاب درباره‌ی امر سیاسی او بوده است.

^{۵۳} دانشجوی دکتری علوم سیاسی (اندیشه سیاسی) دانشگاه تهران

^{۵۴} اطلاعات این بخش از پروفایل پرفسور موف در دانشگاه وست‌مینستر و دانشنامه‌ی ویکی پدیا عیناً ترجمه شده است.

مطالعاتی درباره‌ی کارل اشمیت، حقوق دان آلمانی، و مفهوم امر سیاسی اش (The Challenge of Carl Schmitt, ۱۹۹۹)؛ گرامشی، نظریه‌پرداز مارکسیستی که با ایده‌های نوینش درباره‌ی هژمونی و ایدئولوژی راه‌گشای نظریه‌پردازی‌های جدیدی در سنت مارکسیستی، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده‌است

(Gramsci and Marxist Theory, ۱۹۷۹)، و همین‌طوری پژوهش‌هایی درباره‌ی مفهوم واکاوی و مفاهیم دیگر مورد نظر پسا-ساختگار گرایان، به عنوان یکی از زمینه‌های اساسی شکل‌گیری نظریه‌ای که شانتا موف از آن با عنوان دموکراسی آگونیستی یاد می‌کند (Deconstruction and Pragmatism, ۱۹۹۶). من در بخش پایانی این مقاله به این زمینه‌های سه‌گانه باز خواهم گشت.

به یک معنا اندیشه‌ی سیاسی شانتال موف یک جور گرد هم‌آیی نظری با حضور مجموعه‌ی گوناگونی از نظریات و ایده‌های سیاسی از سنت‌های مختلف است. مجموعه که می‌توان گفت: "اولین آن‌ها نقش اساسی قدرت،... در پیوند با فوکو و مفهوم هژمونی در گرامشی است. دومینشان ایده‌ی آنتاگونیسم است، که موف از کارل اشمیت (۱۹۹۶) به‌عاریت می‌گیرد. برای اشمیت، گرایش عمیقی در انسان نسبت به "آنتاگونیسم"، یا میل به تقسیم شدن به اردوگاه‌های متقابل "دوست علیه دشمن"، "ما علیه آن‌ها" وجود دارد. میل به آنتاگونیسم "جوهر امر سیاسی است" (۲۰۰۵:۸) اما امر سیاسی توسط عقل‌گرایی لیبرال، که در پی توافق و هماهنگی علیه بذر آنتاگونیسم انسانی، و توسط فردگرایی لیبرال، که ما را از فهم هویت‌های جمعی باز می‌دارد، انکار شده است. سومین واقعیت موجود در این جا در پس مفهوم هنوز عمیق و تاثیرگذار آنتاگونیسم "کثرت‌گرایی ارزشی" قرار دارد که موف از وبر به‌عاریت می‌گیرد. (۱۹۴۸)" (Crowder, ۲۰۰۶: ۷)

درباره‌ی امر سیاسی-راهی به سوی تقابل

درباره‌ی امر سیاسی-راهی به سوی تقابل نوشته‌ایست که از یک مقدمه، چهار فصل و یک نتیجه‌گیری تشکیل شده‌است. این کتاب، و همین‌طور کتاب بازگشت به امر سیاسی، را می‌توان چکیده‌ی تلاش‌های نظری، و شامل راه‌بردهای اساسی، موف درباره‌ی امر سیاسی دانست. موف در مقدمه‌ی اثرش هدف خود از نگاشتن آن را به صراحت مطرح می‌کند، او می‌نویسد: در این کتاب مقصد دارم به سراغ دیدگاهی بروم که "عقل سلیم" را در اکثر کشورهای غربی تحت نفوذ خود قرار داده‌است: یعنی این ایده که مرحله‌ی

کنونیِ توسعه اقتصادی-سیاسی که بدان رسیده‌ایم، پیشرفت بزرگی در تکامل بشریت محسوب می‌شود و باید قدردان امکاناتی باشیم که این مرحله از پیشرفت فراهم کرده‌است. (موف، ۱۳۹۱: ۹)

موف در پی این ادعا مسئله‌ی خطرناکی را شناسایی می‌کند که، فراتر از خوش بینی‌های تئورسین‌های لیبرال دموکراسیِ مستقر، فروپاشیِ نهایی و بالاگرفتن سطح نزاع‌های اجتماعی-سیاسی مغفول مانده توسط دولت‌های لیبرال موجود را به وجود خواهد آورد. او با زیر سوال بردن "امکان اجماع عقلانی" در جامعه‌ی انسانی، آنطور که نظریه پردازان لیبرال مدعی آن هستند، وظیفه‌ی نظریه پرداز سیاسی را عبارت از تلاش برای ایجاد "حوزه‌های عمومیِ پیکارگرایانه و آگونیستی" مناسب برای پیکار "پروژه‌های هژمونیک مختلف" می‌داند. شانتال موف بعد از مطرح کردن مباحثی درباره‌ی نادیده انگاشته شدن نقش "عواطف" در تصمیم‌گیری‌های سیاسیِ هرکدام از ما فصل اول کتابش با عنوان سیاست و امر سیاسی آغاز می‌کند.

فصل اول درباره‌ی امرسیاسی به طور مشخص متمرکز بر چارچوب نظریِ مورد نظر نویسنده، برای توضیح دادن مسائلی است که به نظر او "لیبرال دموکراسیِ موجود" با آن مواجه‌است. مسئله‌ای که موف به طور مختصر آن را "سیاست زدایی" از لیبرال دموکراسی می‌نامد. او برای حل کردن مشکلی که در دموکراسی‌های موجود مشاهده کرده است، از تمایز گذاریِ بین سیاست و امر سیاسی می‌آغازد. برای او "تمایز بین "سیاست" (Politics) و "امر سیاسی" (The Political) اساساً مبتنی بر تمایز بین سیاست که با حوزه‌ی تجربیِ سیاست سروکار دارد با نظریه‌ی سیاسی که حوزه‌ی فیلسوفانی است که نه درباره‌ی واقعیات سیاست بلکه درباره‌ی جوهر امرسیاسی پژوهش می‌کنند" (همان: ۱۵) او سیاست را مسئله‌ای مربوط به سطح اُنْتیک و امرسیاسی را از مسائل موجود در سطح انتولوژیک به حساب آورده و مشخص می‌کند که قصد دارد با استفاده‌ی از امر سیاسی، که آن را "بعد تخاصم (آنتاگونیسم) و "عنصر قوام بخش جوامع بشری نامیده‌است، نظریه‌های سیاسی موجود در بستر لیبرال دموکراسی را به نقد بکشد. شانتال موف ضرورت پرداختن به امر سیاسی را در پیوند با آینده‌ی دموکراسی می‌داند، به نظر او "رهیافت عقل‌گرایانه مسلط در نظریه دموکراتیک مانع از طرح سؤالاتی شده‌است که برای آینده سیاست دموکراتیک حیاتی هستند. (همان: ۱۶)

موف فهم خاص عموم نظریه‌پردازان لیبرال از کثرت‌گرایی را ناقص و مانع از فهم آنتاگونیسم به عنوان جوهر امرسیاسی می‌داند. این فهم که بر خوشبینیِ عقل‌باورانه‌ی این دسته از فیلسوفان بنیان گذارده شده‌است در این پندار مانده‌است که "ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن دیدگاه‌ها و ارزش‌های متنوعی وجود دارد و به دلیل محدودیت‌های تجربی هرگز قادر نیستیم تا همه آن‌ها را با هم سازگار کنیم ولی وقتی

با هم جمع می‌شوند، یک مجموعه هماهنگ و غیر متعارض را می‌سازند." (همان: ۱۷) به بیان بهتر "تئورسین‌های لیبرال نه تنها از تصدیق حضور نزاع در زندگی اجتماعی و عدم امکان دست یافتن به راه‌کارهای عقلانی و عمومی برای مسائل سیاسی، بلکه از به رسمیت شناختن نقش یکپارچه سازی که منازعه در دموکراسیِ مدرن بازی می‌کند نیز ناتوان هستند. یک دموکراسیِ با عملکرد خوب، نیازمند مواجهه میان مواضع سیاسیِ دموکراتیک است." (Barrett, ۱۹۹۱)

واضح است که موف کثرت گراییِ لیبرالی را به اعتبار اصل آنتاگونیستیِ موجود در تعریفی که از امرسیاسی ارائه داده بود مورد انتقاد قرار می‌دهد. او معتقد است که خوش‌بینیِ خردباورانه‌ی فیلسوفان لیبرال، ایشان را فاقد امکان فهم خصلت منازعات واقعا موجود در سرشت زندگی اجتماعی انسان کرده‌است. من در بخش پایانی توضیح خواهم داد که این انتقاد موف، اولین بستر فرارویِ او از یک نظریه‌ی مدرنیستی به سمتی شکلی از پسا-مدرنیسم است که در نظریه‌ی رادیکال دموکراسیِ موف مشاهده می‌شود.

موف در جایی دیگر، و با اشاره به سوالی که اندیشمند ایتالیایی نوربرتو بوبیو مطرح کرده است، این مسئله را اینطور صورت بندی می‌کند که در جهان پس از فروپاشیِ اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان خصم لیبرال دموکراسیِ غربی و در شرایطی که به نظر می‌رسد خصم دیگری درمقابل این سیستم حکومتی وجود ندارد، باید راه‌کاری برای این مسئله پیدا کرد که امروزه "دموکراسی با کدامین منابع و آرمان می‌تواند به مقابله با فقر و بی‌عدالتی برود که به چالش کمونیستی دامن زد" (Bobbio, ۱۹۸۹)^{۵۵}. او در همان‌جا ادامه می‌دهد که مسئله‌ی من "توجیح دموکراسی نیست بلکه باید اصول آنرا تحلیل کرد، عملکرد آنرا آزمود، محدودیت‌هایش را کشف کرد و ظرفیت‌هایش را بیرون کشید. برای انجام این مهم باید جزئیات لیبرال دموکراسی بسگانه گرا^{۵۶} را رد قامت شکل سیاسی جامعه بسان رژیم نو(پلتیا) فهمید، سرشتی که بسیار بیش از آن‌که مفصل بندیِ دموکراسی و سرمایه‌داری باشد، آن‌گونه که برخی ادعا می‌کنند، منحصرراً باید در سطح امر سیاسی درک و پی‌گیری شود. (موف، ۱۳۹۲: ۱۶۸)

شانتال موف این بحث درباره‌ی ضرورت پرداختن به امر سیاسی را از مجرای ارائه‌ی خوانشی از مفاهیم امر سیاسی و آنتاگونیسم در فیلسوف و حقوق دان آلمانی، کارل اشمیت آغاز می‌کند. از نظر او "امر سیاسی مربوط به حوزه منازعه می‌شود و بنابراین قلمرو تصمیم است و نه بحث آزاد" (موف، ۱۳۹۱: ۱۸)

^{۵۵}. به نقل از: بازگشت به امر سیاسی، شانتال موف، عارف اقوامی مقدم، رخداد نو: تهران ۱۳۹۲.

^{۵۶}. بسگانه گرایی را آقای اقوامی مقدم در ترجمه‌ی پلورالیزم آورده است. معادلی که به نظر نارسا و گمراه کننده است. من بخاطر حفظ امانت داری ناگزیرم در ارجاعاتم به ترجمه‌ی ایشان از همان معادلی استفاده کنم که مترجم محترم فارسی کتاب انتخاب کرده‌است.

موف دو مسئله‌ی بسیار حیاتی را، در تدوین نقدی که به لیبرال دموکراسی‌های موجود دارد، از کارل اشمیت به عاریت می‌گیرد. این اصول عبارتند از: اصلاً آنتاگونیسم جوهری‌ی شکل دهنده به جوامع بشری و مسئله‌ی تصمیم‌گیری. در بیان موف، "امر سیاسی مربوط به حوزه‌ی منازعه می‌شود و بنابراین قلمرو تصمیم است و نه بحث آزاد. (موف، ۱۳۹۱: ۱۸) از نظر او نقطه‌ی کلیدی‌ی موجود در اندیشه‌ی اشمیت در باور او به شکل‌گیری‌ی جوامع براساس عمل "طرد و بیرون‌گذاری" مربوط می‌شود.

می‌دانیم که "اشمیت به تبعیت از هابز نزاع و ستیزه^{۵۷} را عنصر اصلی‌ی امر سیاسی می‌داند: جنگ هدف^{۵۸}، غایت و حتی محتوای واقعی^{۵۹} سیاست نیست. اما به عنوان امکانی همواره حاضر پیش فرض راهبرست^{۶۰} که به شکل اساسی‌ای عمل و اندیشه‌ی انسان را تعیین و بنابراین رفتاری منحصرأ سیاسی را خلق می‌کند." (W.Gray, ۲۰۰۷: ۱۸۰) و درست از همین جاست که به انتقاد از لیبرالیسم موجود در زمان خودش می‌پردازد.

اشمیت در رساله‌ی امر سیاسی‌اش وجود چیزی به اسم "سیاست لیبرالی" را زیر سوال می‌برد و به این مسئله اذعان می‌کند که ما تنها با "خط‌مشی" سیاسی در مقابل هر نهادی که آزادی‌ی فرد را محدود می‌کند مواجه ایم. او همچنین بر این اعتقاد خود اصرار می‌ورزد که نظریه‌ی نظام‌مند لیبرالیسم فقط علاقمند به منازعه درونی علیه قدرت است. درحالی که برای اشمیت و "در بحث از تصمیم سیاسی...، دولت در مقام نمونه ای از موجودی سیاسی که در شرایط نزاع امکان تصمیم‌گیری دارد معرفی شده است." (۸۹۶: Norris, ۲۰۰۵) من در بخش‌های بعدی‌ی این نوشتار به طور خاص به رابطه‌ی موجود میان اشمیت و اندیشه‌ی موف خواهم پرداخت.

شانتال موف با به خدمت گرفتن اشمیت، به دنبال توضیح دادن این مسئله است که "فقط با اذعان به بُعد آنتاگونیسم امر سیاسی می‌توانیم مسئله‌ی اصلی سیاست دموکراتیک را مطرح کنیم. (موف، ۱۳۹۱: ۲۱) او اضافه می‌کند که "علی‌رغم آن‌چه که بسیاری از لیبرال‌ها از ما می‌خواهند باور داشته باشیم، ویژگی و خصوصیت دموکراتیک این نیست که بر تقابل "ما/آن‌ها" فائق آییم بلکه ویژگی سیاست دموکراتیک آن‌است که به شیوه‌ی متفاوتی این تقابل در آن ایجاد می‌شود." (همان: ۲۱)

موف با تأکید بر ضرورت تخصص و حفظ آن به عنوان یک اصل دموکراتیک و بازگرداندن آن به نظریه‌های لیبرال-دموکراتیک این مسئله را در مرکز توجه قرار می‌دهد که "مسئله‌ی اساسی برای سیاست‌های

^{۵۷} . conflict

^{۵۸} .aim

^{۵۹} . the very content of

^{۶۰} .leading

دموکراتیک چگونگیِ دست یافتن به توافق عقلانی، توافقی که دربر گرفته‌ی طرد کردن نباشد، نیست: توافقی که نیازمند برساختن "ما" بی بدون "آن"‌های در مقابلش می باشد، شاه‌کاری غیرممکن چرا که -همانطور که دیدیم- شرط برساختن یک "ما" [ناگزیر از] برساختن "آن‌ها" است. در عوض مسئله‌ی اصلی برای سیاست دموکراتیک چگونگیِ دایر کردن این تمایز "ما" - "آن‌ها" متناسب با کثرت‌گرایی است.

(Barrett, ۱۹۹۱:)

شانتال موف در ادامه‌ی این فصل نتایج نظریِ مورد نظرش از برابر نهاد دوست-دشمن در اشمیت را در مدلی از لیبرال دموکراسی که مدّ نظر گرفته است به کار می برد. نکته‌ی جالب توجهی که در شکل استفاده‌ی موف از عناصر اشمیتی ذکر شده در بالا وجود دارد، نسبتی است که او میان جوهره‌ی ذاتی جامعه، یکپارچگی آن و مسئله‌ی کثرت‌گرایی برقرار می کند. این البته استفاده‌ی ویژه‌ی شانتال موف از مفاهیم مورد نظر اشمیت، و شاید آن گلوگاهی باشد که موف راهش را از اشمیت جدا می کند. او در اینجا به این مسئله اذعان می کند که "یکی از بینش‌های اصلیِ اشمیت این تر اوست که هویت‌های سیاسی عبارتند از نوع خاصی از رابطه‌ی "ما/آن‌ها"؛ رابطه‌ی دوست/دشمنی" که می تواند از دل اشکال متنوعی از روابط اجتماعی سربر آورد. "(موف، ۱۳۹۱: ۲۱)

از نظر موف "این فهم از "مخالف" باید به طور واضحی از استفاده‌ای که در گفتمان لیبرال دارد متمایز شود. در این درک نه تنها حضور آنتاگونیسم نفی شده، بلکه مورد تایید قرار گرفته است. "Barrett, ۱۹۹۱: (۱) درست با اتکاء به چنین فهمی از آنتاگونیسم است که می بینیم در موف چالش دموکراتیک خود را در تلاش برای شکل دهیِ رابطه‌ی ما/ آن‌ها در کنار پذیرش امکان "آنتاگونیسم" به شیوه ای متفاوت از آنچه مدّ نظر اشمیت بوده است نشان می دهد.

ادامه‌ی این فصل از کتاب درباره‌ی /مرسیاسی ما را به سمت یکی دیگر از مفاهیم اساسی موجود در اندیشه‌ی شانتال موف هدایت می کند. مفهومی بنیادین که، به یک عبارت، اندیشه‌ی موف را به بنیان‌های مارکسیستیِ ویژه‌ای که در سنت‌های برآمده از اندیشمند چپ گرایی چون آنتونیو گرامشی وجود دارد متصل می کند.

گفتیم که برای موف، به تحت تاثیر مفاهیم اصلیِ موجود در اندیشه‌ی سیاسیِ کارل اشمیت، امرسیاسی را به مثابه‌ی "امکان همیشه موجود آنتاگونیسم" در نظر آورده و به فقدان "مبانایی نهایی" و در نتیجه پذیرفتن عدم قطعیت در تعیین کنندگیِ عنصری جوهری که به یک جامعه شکل و یکپارچگی می دهد، حکم می کند؛ و به این نتیجه نهایی می رسد که "هر نظامی، موقتی، و مشتمل بر مفصل بندی‌های مشروطی است." (موف، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۵) برای موف "هر نظامی سیاسی است و مبتنی بر شکلی از طرد و بیرون راندن

است. همواره امکان‌ها و احتمال‌های دیگری وجود دارد که سرکوب شده‌اند و می‌توانند از نو فعال شوند. کردارهای مفصل‌بندی شده که از طریق آن‌ها نظم‌خاصی برقرار می‌شود و به مثابه‌ی نهادهای اجتماعی تثبیت می‌شوند، کردارهای هژمونیک هستند. (همان: ۲۵)

اهمیت مفهوم هژمونی برای موف در کارویژه‌ایست که او در نهایت برای آن در توجیح امکان حاکم شدن شکلی از نظم اجتماعی-سیاسی که منافای پلورالیزم سیاسی و اجتماعی نباشد، در نظر می‌گیرد.^{۶۱} برای گرامشی، لاکلائو و موف، سیاست، بخاطر این‌که تنها مکانیسمی است که روابط اجتماعی به وسیله‌ی آن تاسیس می‌شوند، در اولویت قرار دارد. برخلاف نظریه‌پردازان دیگر این نسل گرامشی اهمیت قابل توجهی برای هژمونی به عنوان-آن‌طور که لاکلائو و موف می‌نامند- مفصل‌بندی قائل است. (Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵, p. ۱۰۵) (Wenman, ۲۰۰۳: ۵۸۹)

مسائل بعدی‌ای که ما در فصل اول کتاب با آن‌ها مواجه‌ایم مجموعه‌ای از مباحثی را در بر می‌گیرند که از یک طرف مشخصه‌ی یگانه و ویژه‌ی نظریات موف در ارتباط با لیبرال دموکراسی‌های واقعاً موجود را نمایان می‌کنند و از طرف دیگر نقطه نظرهای انتقادی‌ی زیادی را نسبت به مدل مطلوب موف از دموکراسی‌ی لیبرال برمی‌انگیزانند. در این بخش از فصل، موف تلاش می‌کند تا فاصله‌ی بیشتری از مدل اشمیتی‌ی آنتگونیسم بگیرد. او به خوبی از این مسئله آگاه است که برای اشمیت "مفاهیم دوست و دشمن معنای واقعی خود را وقتی می‌یابند که در امکان واقعی کشتن انسان‌ها دلالت کنند. جنگ از دشمنی بر می‌خیزد. جنگ نفی وجودی دشمن است. این حد نهایی‌ی دشمنی است. این به این معنا نیست که دشمنی و جنگ باید چیزهایی رایج، طبیعی، آرمانی یا دلخواه باشند. با این حال تا زمانی که مفهوم دشمن اعتبار دارد، جنگ نیز باید امکانی واقعی باقی بماند. (اشمیت، ۱۳۹۲: ۶۰) و سعی می‌کند تا با "خشی" کردن مفهوم "دشمن" در اشمیت و تقلیل دادن آن به "مخالفی که به اعتبار تعلقش به جامعه مشروعیت دشمنان خودش را به رسمیت می‌شناسد" آنتاگونیسم اشمیتی را به آگونیسم مورد نظر خودش تبدیل کند. به بیان بهتر درحالی که "آنتاگونیسم اشمیتی نزاعی میان دشمنان نیست"^{۶۲} که به دنبال نابودکردن یکدیگر هستند... "آگونیسم" نزاعی بین "مخالفان"^{۶۳} است که اگرچه با یکدیگر مخالف‌اند، یکدیگر را به‌عنوان چشم‌اندازهایی قانونی در نظر می‌آورند. (Crowder, ۲۰۰۶: ۹)

^{۶۱} . enemies

^{۶۲} . adversaries

از نظر موف "تا زمانی که کانال‌های سیاسی مشروع آگونیسمی برای نظرات مخالف وجود دارند، منازعات خصومت‌آمیز و آنتاگونیسمی کم‌تر پدید می‌آیند. در فقدان و نبود چنین کانال‌هایی، اختلاف عقیده شکل خشنی به خود می‌گیرد." (موف، ۱۳۹۱: ۲۸-۲۷)

شانتال موف، در ادامه و با استفاده از الیاسی کانتی و نظریات او درباره نظام پارلمانی زمینه‌ی منتاب برای پیش کشیدن اهمیت عواطف در فرآیندهای هویت‌یابی افراد را پیش می‌کشد. این کار موف بیش از هر چیز برای اقامه کردن دلایلی علیه ادعاهای عقل‌گرایانه‌ی نظریه‌پردازان لیبرال است. اعتقادی که موف فکر می‌کند در خدمت "خنثی سازی" جامعه و "سیاست‌زدایی از لیبرال-دموکراسی قرار دارد. او سعی می‌کند تا با استفاده از فریود و لاکان، و همچنین استفاده‌های ویژه‌ی اسلاوی ژیک از مفاهیم لکانی‌ی ژوئیسانس و تحلیل لیبیدویی‌ی هویت‌های سیاسی نشان بدهد که هویت‌یابی سیاسی فراتر از یک انتخاب عقلانی‌ی صرف می‌باشد. در تحلیل موف و با در قرائتی فرویدی، واکنشی به غریضه‌ی اروس در مقابل نیروی تهدید کننده‌ی برآمده از غریزه‌ی مرگ به عنوان خصمی باشد که یک مجموعه‌ی از انسان‌ها را بخطر می‌اندازد.

به عبارت بهتر موف در بخش از درباره‌ی امر سیاسی دموکراسی و نهادهای دموکراتیک را به مثابه‌ی نیروی ایجادکننده یا بستر مناسبی برای رشد احساسات لیبیدویی و عاملی برای کنترل غریزه‌ی مرگ برای خلع صلاح کردن آن در نظر می‌آورد. ۶۳ بدین ترتیب برای پروفیسور موف "هدف سیاست‌های آگونیستی" تشکیل "یا" بسیج "کردن قدرت به صورتی دموکراتیک- به معنای تقویت کردن قطبیت صداها‌ی دموکراتیک در جهت وارد شدن به مبارزه برای بدست آوردن هژمونی، است. اصل مشابهی درباره‌ی عواطف به کار برده می‌شود: عواطف باید به جای قرارگرفتن تحت سلطه‌ی خرد، آن‌طور که در نظریه‌ی لیبرالیسم مشورتی می‌بینیم، بسیج شوند." (Crowder, ۲۰۰۶: ۹)

فصل اول کتاب موف با بحثی درباره‌ی ضرورت و کیفیات مربوط به رویارویی‌ی آگونیسمی به پایان می‌رسد. برای موف "رویارویی‌ی آگونیسمی نه تنها دموکراسی را به خطر نمی‌اندازد بلکه شرط وجودی‌ی آن است. (موف، ۱۳۹۱: ۳۶) او همچنین تاکید دارد که با نبود شدن مرزهای سیاسی و گسترش بی تفاوتی‌ی شهروندان یک دموکراسی نسبت به حضور در مناسبات آگونیستی در مبارزات دموکراتیک، امکان رشد و گسترش ناسیونالیسم افراطی از یک طرف و انواع بنیادگرایی‌های ضددموکراتیک از طرف دیگر سترش پیدا

^{۶۳}. برای مطالعه بیشتر در این قسمت رجوع کنید به:

by Sigmund Freud, James Civilization and Its Discontents (Complete Psychological Works of Sigmund Freud)
Strachey, Christopher Hitchens and Peter Gay (Aug ۹, ۲۰۱۰)

می‌کند. این‌ها هویت‌هایی هستند که حیات لیبرال-دموکراسی را با خطر مواجه می‌کنند. او تأکید می‌کند که "جامعه‌ی دموکراتیک نیازمند مباحثه درباره‌ی بدیل‌های ممکن است و باید اشکال سیاسی‌ای برای هویت‌یابی‌های جمعی حول مناصب به وضوح دموکراتیک فراهم کند." (همان: ۳۷)

فصل‌های بعدی کتاب مورد بررسی در این نوشتار به طور عمده وقف مشخص کردن موضع شانتال موف و دموکراسی‌ی آگونیسمی‌ی او با نظریه‌پردازان لیبرال دموکراسی و همچنین بدیل‌های چپ‌گرای موجود در کشورهای اروپایی می‌شود. در **فصل دوم** کتاب، و به طور، ویژه شانتال موف سعی می‌کند تا با فراهم آوردن یک مدل نظری برای مطالعه‌ی نظریات رقیبش در میان نظریه‌پردازان چپ‌گرا امکان صورت‌بندی‌ی جدیدی از سنت‌های فکری موجود در جهان پسا-کمونیستی را ارائه بدهد. مهم‌ترین خصیصه‌ی مدل مورد نظر او در مفهوم سیاست‌زدایی قابل مشاهده است. او در این فصل ادعاهای اولریش بک، آنتونی گیدنز، یورگن هابرماس و نظریه‌ی دموکراسی‌ی گفتگویی او و در نهایت فرآیند نوسازی در حزب کارگر انگلستان را به چالش می‌کشد. از نظر او "هدف رهیافت مورد دفاع بک و گیدنز از میان بردن مفهوم "مخالف" از عرصه‌ی سیاست است... هر دوی آن‌ها معتقدند که در مرحله‌ی کنونی مدرنیته‌ی بازتابنده، "دموکراتیزه شدن دموکراسی" می‌تواند بدون داشتن تعریفی از وجود مخالف رخ بدهد." (همان: ۵۵-۵۴) موف این ادعا را بخاطر نادیده انگاشتن "نقش روابط قدرت در شکل دادن به همه‌ی اشیاء عینیّت" مورد انتقاد قرار می‌دهد. او معتقد است که در این دسته از نظریات "اذعان به این که جامعه از طریق ساختار قدرت به طور هژمونیک ساخت می‌یابد، به پذیرش هژمونی‌ی موجود منتهی می‌شود، و در باتلاق صورت‌بندی این نیرو باقی و گرفتار می‌ماند." (موف، ۱۳۹۱: ۶۸) درحالتی که او سعی می‌کند تا با درکنار یک‌دیگر قرار دادن مفصل بندی‌های هژمونیک جامعه و اصل اشمیتی آنتاگونیسم در فرآیندهای دموکراتیک از مبارزه‌ی سیاسی امکان همیشه حاضر نبرد بین آگانوی‌ها را برای مبارزه‌ی دموکراتیک و گفتگو در مسیر هژمون شدن گشوده بگذارد.

فصل سوم از کتاب شانتال موف سعی می‌کند تا فراتر از انتقادان نظری‌ی فصل پیشین به برداشت پسا-سیاسی از سیاست و جامعه در جهان پسا-کمونیستی، چالش‌های واقعاً موجود در زندگی‌ی سیاسی را با عیار این نظریه‌ها سنجیده و ناکافی بودن پاسخ‌های ارائه شده توسط نظریه‌پردازانی که در فصل قبل مورد بررسی قرار گرفته بودند را در محیط عملی‌ی سیاست مورد بررسی قرار بدهد. موف این چالش‌ها را به هار دسته‌ی پوپولیسم دست راستی، مخاطرات مدل اجتماعی، سیاست مطابق اخلاق، تروریسم و جهان‌شمول‌گرایی دموکراسی لیبرال تقسیم می‌کند.

موف سعی می کند نشان بدهد که گسترش نفوذ احزاب پوپولیست دست راستی در اروپای معاصر ارتباط مستقیمی با سیاست زدایی از سپهر جامعه دارد. او این مسئله را در پیوند با نقش اساسی عواطف در شکل گیری هویت های سیاسی دنبال می کند. او اضافه می کند که "اگر هویت های جمعی از طریق احزاب سنتی قابل دسترسی نباشند، احتمالاً خود را به اشکال دیگری بروز می دهند... و با تضعیف چپ/راست، نوع جدیدی از "ما/آن ها" در حول تقابل بین "مردم" و "حاکمیت" جایگزین شد." (موف، ۱۳۹۱: ۷۴) می بینیم که در این جا موف سعی می کند تا نشان بدهد که چطور، تلاش برای سیاست زدایی از لیبرال دموکراسی، نیروهایی ضد آن را درون خودش پرورش می دهد. نیروهایی که اگر فرصت سازمان دهی نهایی را بدست بیاورند می توانند بنیان دموکراسی های لیبرال را با خطراتی جدی مواجه کنند. او در یک جمع بندی مختصر موفقیت احزاب دست راستی در پسا-دموکراسی را ها در ارتباط مستقیم با "فقدان مباحثه دموکراتیک پر شور و حرارت" در نظام های سیاسی استوار شده بر پایه های عقل باورانه نظریه پردازان لیبرال می داند.

موف در این فصل به طور مشخص به نقد از هابرماس، رورتی، ادعاهای جهان شمولی لیبرال دموکراسی و مباحثی از این دست می پردازد که من در این جا به بیش از این به آن ها نمی پردازم.

فصل چهارم از اثر شانتال موف عمدتاً بر رد ادعاهای فراملی گرایانه دموکراتیک متمرکز است. ادعاهایی که ریشه در باور به امکان حصول شکلی از توافق عقلانی میان مردم جهان که در جریان گفتگوهای شفاف و عاقلانه اصول حقوق بشری و سیاسی خاکم بر لیبرال دموکراسی های غربی را پذیرفته اند. انسان، که در نگاه لیبرال ها، عمدتاً، موجودی عقلانی، یا چنان که راولز اصرار دارد-موجودی معقول، است؛ در فقدان خصم کمونیستی لیبرالیسم در نهایت متقاعد خواهد شد که با وارد شدن به مکانیسم های بازار و جامعه مدنی و به عنوان شهروند جهانی، زندگی بهتری خواهد داشت. این اعتقاد کلی ایست که موف به شدت بر آن می تازد.

نقد موف بر همه اشکال جهان شمول گرایی از مجرای بررسی انتقادی مفهوم حکم زانی در نظریات ایشان اتفاق می افتد. به نظر او "مشکل اساسی با اشکال متنوع جهان میهنی این است که همه ی آن ها ولو در لفافه های متفاوت، شکل گیری حکم رانی مبتنی بر اجماع را امری مسلم فرض می کنند. اجماعی که در مرزهایی بیرون از امر سیاسی، منازعه و منافع شکل می گیرد. از این رو پروژه جهان میهنی هم به ناگزیر بعد هژمونیک سیاست را نفی می کند. (موف، ۱۳۹۱: ۱۰۹) در پایان این فصل اما، جهان تک قطبی مبتنی بر هژمونی ایالات متحده آمریکا به چالش کشیده شده و ضرورت حرکت به سمت جهانی چند قطبی و

چند فرهنگی مطرح می شود. به نظر موف، این چند قطبی گرایی در نظام بین الملل زمینه های شکل گیری سیاست آگونیستی در جهان را افزایش داده و از شکل گیری جنبش های بنیادگرایی که نظم و امنیت بین الملل را تهدید می کنند جلوگیری بعمل واهد آورد. همچنین برای او "توازن چندقطبی شرط ضروری برای حقوق بین الملل است تا آن کارکرد حداقلی را اعمال کند و مانع از پیامدهای مخرب تر جنگ افروزی مدرن شود." (همان: ۱۲۱)

شانسال موف در نتیجه گیری، عمده ی مباحث مطرح شده در کتاب خودش را، به طور خلاصه جمع بندی و نتایج حاصل از کارش را در حوزه های مختلف سیاست داخلی، روابط بین الملل و در ارتباط با دولت و امر سیاسی فهرست بندی می کند. من در این جا و برای جلوگیری از تکرار مباحث قبلی از ذکر آن ها خودداری می کنم.



نقد کتاب

۱. نقد شکلی

مفهوم/امر سیاسی کتابیست مشتمل بر چهار فصل، یک مقدمه و یک نتیجه گیری که می شود گفت فراتر از تلاشی نظری، در پی ارائه دادن راهکارهایی عملی برای پیاده کردن سیاست‌های ممکن در چارچوب رادیکال دموکراسی‌ی مورد نظر موف است. فصل اول کتاب تماماً صرف توصیف چارچوب نظری‌ی نویسنده شده و فصل‌های بعدی‌ی را می توان تلاش‌هایی برای عملیاتی کردن آن چارچوب نظری در پژوهش‌هایی سیاسی به حساب آورد. هم‌چنین سه فصل آخر کتاب را می توان تلاش نویسنده‌ی آن برای تعیین کردن معنای مفاهیمی که فصل اول پرداخته است در تقابل با نظریه‌های رقیبش به حساب آورد.

شانتال موف سعی کرده است تا سه مفهوم اساسی‌ی موجود در نظریه‌ی دموکراسی‌ی رادیکال خودش، هژمونی، آنتاگونیسم، و نفی ذات باوری، را در فصل‌های سه‌گانه‌ی بعدی توضیح بدهد. من فکر می کنم که این شیوه از تدوین کتاب به طور همزمان یک حسن بزرگ و اشکالی اساسی را در خود دارد.

این کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که /مرسیاسی به عنوان یک تلاش نظری برای مشخص کردن فاصله‌ای که نویسنده میان نظریات خود با دیگر نظریات موجود در سنت دموکراسی‌خواهی‌ی پساکمونستی فرض کرده است، کتابی باشد که نظریات رقیبش را به چالش بکشد. همین‌طور به نظر می‌رسد که درباره‌ی ضرورت بدست دادن یک کلیت تئوریک در ابتدای کتابی با چنین هدف عملیاتی‌ای مناقشه‌ای وجود نداشته باشد، اما آنچه به لحاظ شکلی ممکن است مطالعه کتاب موف را با مخاطره مواجه کند، تکرار همواره‌ی مفاهیم مطرح شده در فصل اول اثرش و در جریان فصل‌های سه‌گانه‌ی بعد از آن است. مسئله‌ای که به نظر می‌رسد به شکل خشنی مخاطب را با اصرار نویسنده بر درستی‌ی استدلالات موجود در فصل یک مواجه می‌کند؛ این تکرار مداوم، بخش‌های بعدی‌ی کتاب موف را، تا حدی، از مقام یک کتاب نظری برای مطالعه در امر سیاسی به پروپاگاندا‌یی سیاسی تبدیل کرده و به نظر می‌رسد آن‌را تا حدی یک جور مانیفست نویسی کلاسیک، اگر چه با پوششی جدیدتر، تنزل می‌دهد.

۲. نقد محتوایی

من در این بخش، و به بهانه‌ی نقد محتوایی‌ی اثر موف، سعی خواهم کرد تا کلیتی درباره‌ی آنچه شانتال موف از آن با عنوان رادیکال دموکراسی، در چارچوب یک تئوری‌ی پسا-مارکسیستی درباره‌ی امر سیاسی، در مجموعه‌ی آثارش تبیین کرده است بپردازم. سعی خواهم کرد تا مفاهیم اصلی و بنیان‌های فکر سیاسی‌ی

موف را مورد بررسی قرار دهم تا در پایان راهی به فهم چستیِ پروژهِ او درباره‌ی رادیکال دموکراسی پیدا کنم. در این بخش از نوشته‌ام ناگزیر، فراتر از کتاب مورد بررسی در این نوشته، به پروژهِ فکریِ مشترک موف و لاکلائو نیز اشاراتی خواهم کرد. درواقع، مطالعه‌ی من در این بخش حاویِ مباحثی درباره‌ی نسبت موف و پروژه‌اش با مارکسیسم، پسا-ساختارگرایی و البته دموکراسیِ لیبرال خواهد بود. گفتیم که "به طور خلاصه، مدل آگونیستی دموکراسیِ موف، برخورد پویای مواضع سیاسیِ دموکراتیک است." (۱۰۴: ۲۰۰۰) این مدل بر نزاع مداوم به جای توافق، اولویت قدرت بر اخلاقیات فردی، هژمونی به جای اجماع، و عواطف به جای خرد تاکید می‌کند. درعین حال به دنبال "خنثی کردن" یا "رام نمودن" آنتاگونیسم (۲۰، ۱۹، ۲۰۰۵: ۲۰۰۰: ۱۰۱) از مجرای تبدیل کردن آن به آگانویسمی است که دربردارنده‌ی احترام به آزادی و برابری افراد و تساهل در مقابل بیان اعتقاداتشان حتی در مخالفت با آنها می‌باشد. گرایش به آنتاگونیسم به عنوان چیزی پایدار که می‌تواند، یا باید، به مواجهه‌ای کم‌تر ویرانگر اما هم‌چنان صورتی شدید از منازعه که مشخصه‌ی اصلیِ "امرسیاسی" است. (Crowder, ۲۰۰۶: ۹)

این آن مدل درون خود امکان اجماعی خردورزانه حول ارزش‌هایی ذاتی و جوهری که بتوان شکل‌گیریِ جامعه را به اعتبار آنها نسبت داد زیر سوال می‌برد و به بر وجه آنتاگونیستی هر شکلی از نظم سیاسی تاکید می‌کند. دموکراسیِ رادیکال موف، با منتفی دانستن امکان ازبین رفتن نزاع در یک دموکراسیِ لیبرالی، مدعی می‌شود که برای رادیکال‌تر کردن دموکراسی‌های موجود باید اصل نزاع میان هویت‌های اجتماعی-سیاسی‌ای که خودشان را در پروژه‌های هژمونیک دموکراتیک تعریف می‌کنند، بستری "خنثی" از مواجهه‌ی آنتاگونیسم‌های رقیب را به رسمیت شناخت. از نظر موف اگر آنتاگونیسم‌های رقیب فرآیندهای دموکراتیک را برای واردشدن به مبارزاتی که محور اساسی‌شان هژمون شدن تفسیرشان از اصول اصلی دموکراسیِ لیبرال، آزادی، برابری و کثرت‌گرایی، انجام می‌شود به رسمیت بشناسند، می‌توانیم در جریان خنثی سازیِ دموکراتیکشان به سمت دموکراسی‌های آگونیستی حرکت کنیم. همان‌طور که در بالا آمد عناصر اصلیِ اندیشه‌ی آگونیسم سیاسیِ موف را مفاهیم هژمونی، که او را به سنت‌های چپ‌پرایانه نزدیک می‌کند، آنتگونیسم، که ریشه‌های اشمیتی دارد، و کثرت‌گرایی، که مشخصاً اصلی لیبرالی است، تشکیل داده‌اند. من سعی خواهم کد تا این مفاهیم را مورد بررسی قرار دهم.

پسا-مارکسیسم، به چه معنا؟

شانال موف و ارنستو لاکلائو خود را اندیشمندانی پسا-مارکسیست می‌دانند. من در این بخش سعی خواهم کرد تا معنای این اصطلاح را مشخص کنم.

پسا-مارکسیسم که در انگلیسی به دوشکل (Post-Marxism/post-Marxism) نوشته می شود دو معنای متفاوت دارد. آن روایت از پسامارکسیسم که با حروف بزرگ پی انگلیسی نوشته می شود به اندیشمندان بلوک شرق سابق گفته می شود که از مارکسیسم عبور کرده اند؛ و در معنای دوم آن اندیشمندانی را مورد نظر دارد که سال ها پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و با رجوع به مارکس دولت را صرفاً ابزار سرکوب طبقاتی به حساب نیاورده و برخلاف مارکسیسم ارتدکس جامعه ی سرمایه دارانه را پیچیده تر می بینند. (موف، ۱۳۹۲: پیشگفتار مترجم)

موف، به همراه همکارش ارنستو لاکلائو، و از مجرای انتقاداتی به مارکسیسم ارتدوکس و نمونه های جدیدتر موجود در ادبیات مارکسیستی، زمینه ی تازه ای برای دنبال کردن روح سنت های چپ گرایانه در جهان بعد از فروپاشی اتحاد کمونیستی ی جماهیر شوروی را جستجو می کنند. "برای لاکلائو و موف، مارکسیسم بر پایه ی یک "توهم" سیاسی بنیان شده است: مفهومی از سوسیالیسم که در زیر این فرض قرار گرفته است که علایق طبقات اجتماعی از پیش داده شده اند، این اصل که طبقه ی کارگر هم به لحاظ هستی شناختی و هم از نظر سیاسی محوریتش ممتاز از دیگر طبقات است. و همین طور این توهم که سیاست، بعد از این که انقلاب، نظامی جدید و هژمونیک وضع کرد، معنای خودش را از دست می دهد."

(Barrett, ۱۹۹۱:)

درواقع موف (و لاکلائو) مارکسیسم و سنت های چپ گایانه ی برآمده از آن را در این توهم اساسی که موجودیت اجتماعی ذاتی ای به نام جامعه وجود دارد که سرانجام در جایی از تاریخ به دست یکی از بخش های آن، طبقه ی کارگر، از نزاع عاری شده و می تواند در فقدان سیاست به شکلی از رابطه ی مبتنی بر صلح و فارغ از نزاع و برخورد سیاسی، بر سر منافع مادی یا فرهنگی، صورت بندی شود، با قراعت های لیبرالی از صلح جهانی که مبتنی بر خوشبینی به انسان و سیاست زدایی از سپهر جامعه هستند شریک می دانند. از نظر آن ها "مارکسیسم سنتی طبقه کارگر را کارگزاری متمایز در نظر می گیرد که در جامعه ی "شفاف" کمونیستی به تمامی از شخصیت برخوردار می شود." (Goldstein, ۲۰۰۵: ۵۴)

نقد موف (و لاکلائو) از مارکسیسم در دو جهت عمده جریان دارد. آن ها از یک طرف تصور جوهری به اسم جامعه را که می توان به عنوان موضوع دانشی سیاسی-اجتماعی به طور کلی و ذاتی شناخت زیر سوال می برند و از طرف دیگر پایه های اقتصادی ی سفت و سخت و تعیین کننده ای را که مارکسیست های ارتدکس برای هویت یابی اعضای یک جامعه تعریف کرده و براساس آن طبقات اجتماعی و نزاع رفع شدنی میان آن ها را صورت بندی می کنند به چالش می کشند. به نظر آن ها "آنچه برای "گفتمان چپ" اهمیت بنیادین دارد مفهوم "جامعه" به مثابه ی "ساختار قابل فهمیست که می توان آن را به صورت عقلانی و براساس

موقعیت‌های یک طبقه‌ی خاص اداره و به‌عنوان نظامی شفاف و عقلانی و از مجرای راه‌اندازی عمل یک شخصیت سیاسی راه‌اندازی کرد. (Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵, p. ۲)

بدین ترتیب چپ‌گرایی‌ی مورد نظر موف، حاوی‌ی شکلی از بازگشت به اصول اصلی‌ی مندرج در مارکسیسم، به شکلی است که در اندیشه‌های مارکس قابل مشاهده است. موف سعی می‌کند تا با واکاوی‌ی مفاهیم موجود در سنت مارکسیستی، روح حاکم بر اندیشه‌ی مارکس، آن‌طور که او تفسیر می‌کند، را احضار کرده و در خدمت رادیکال کردن لیبرال دموکراسی‌ی واقعاً موجود در بیاورد. "واکاوی‌ی لاکلاو (و موف) از اصول سنتی چپ چونان که در ادامه می‌آید اتفاق می‌افتد. آن‌ها انکار نمی‌کنند که می‌توانیم جامعه را به عنوان یک تمامیت مفهوم‌سازی کنیم، که می‌شود جامعه‌ی مدرن را به عنوان واحدی قابل فهم درک کرد. آن‌چیزی که به طور جدی در این‌جا طرد شده است، جهان تاریخی‌ی کارگز یا هر کارگزار اجتماعی‌ی دیگری است که ممکن است این موضوع را بنیان گذارد... این اصل بخاطر دلایل هستی‌شناختی‌ی ضروری‌ای که برای مفهوم پسا-ساختارگرایی "گفتمانی بودن" لاکلاو و موف اساسیست طرد شده است. گفتمانی بودن به مثابه‌ی موقعیت ضروری‌ی امکانیت و همچنین نامکانیت هر شکلی از عینیت اجتماعی فهمیده شده است. نه پرولتاریا و نه کارگزاران اجتماعی‌ی دیگر هرگز نمی‌توانند نظم اجتماعی‌ی عقلانی‌ای که به مثابه‌ی جامعه‌ی رها شده از روابط قدرت فهمیده‌شود را ندارند. (Wenman, ۲۰۰۳: ۵۸۵)

این درواقع بدین معناست که در فهم تازه‌ی ارائه شده توسط موف از چپ‌گرایی، مفاهیمی چون طبقه، انقلاب، حزب پیش‌رو، دیکتاتوری‌ی پرولتاریا و مفاهیم دیگری از این دست کارایی‌ی پیشین خودش را از داده‌اند، هرچند امکان پی‌گیری ارزش‌های رادیکال موجود در سنت چپ در قالب مبارزات آگانیستی درون فرآیندهای دموکراتیک، در دموکراسی‌ی رادیکال او، همچنان به عنوان ضرورتی "رادیکال" پیش‌بینی شده است. درست در همین زمینه است که "لاکلاو مدعی می‌شود، "طبیعت‌گرایی‌ی عقلانی‌ی مارکسیسم ایده‌های هزاره‌گرایانه الهیات مسیحی را که با آن مخالف است حفظ می‌کند. به این معنا که، الهیات مسیحی مدعی می‌شود که سربازان و فداپایان خدا بر شیطان پیروز میشوند و انسانیت را احیا می‌کنند اما فرآیند تاریخی‌ی رستگاری‌ی انسان را ورای فهم قرار می‌دهد. اگر چه مارکسیسم سنتی طبقه‌ی کارگر را به عنوان کارگزار رستگاری‌ی انسان، و فرآیند رستگاری‌ی انسان را مسئله‌ای سکولار و علمی در نظر می‌آورد، هم‌چنین به شکلی الهیاتی انتظار دارد که طبقه‌ی کارگر بر تضاد طبقاتی فائق آمده و جامعه‌ای بدون طبقه را تاسیس کند. (Goldstein, ۲۰۰۵: ۵۴)

مهم‌ترین مفهومی که در کار واکاویِ مارکسیسم مورد استفاده‌ی موف قرار گرفته است، را می‌توان در سنت نظریِ آنتونی گرامشی پیدا کرد. این درواقع از مجرای هژمونیک دیدن هرشکلی از نظم سیاسی در نگاه گرامشیست که راهگشای موف در فراروی از مارکسیسم سنتی به سمت پسا-مارکسیسمی است که موف در نظر گرفته است. به بیان دیگر "نسخه‌ی آن‌ها ادعای آنتونیو گرامشی مبنی بر این که، هژمونی‌ی ایدئولوژیک نخبگان حاکم، صورت‌های سیاسی جامعه را روشن می‌کنند؛ را به خدمت می‌گیرد. آن‌طور که لاکلائو اشاره می‌کند، این نظر درباره‌ی هژمونی در کار مارکس به طور ضمنی وجود دارد، در جایی که می‌گوید طبقه‌ی حاکم قوانینش را با تفسیر کردن علایقش به عنوان علایقی جهان شمول توجیح می‌کند." (Goldstein, ۲۰۰۵: ۵۵)

بدین ترتیب یک نگرش رادیکال در جهان پسا-کمونیستی که بخواهد به ارزش‌های اصلی‌ی موجود در روح مارکسیسم وفادار باشد ناگزیر باید شیوه‌های جدیدی از مبارزه برای هژمون شدن مطالبات چپ‌گرایانه، به شکل دگرگون شده‌ای که در بالا توضیح دادیم، را شامل بشود. این چپ‌گرایی‌ی جدید باید در نظر داشته باشد که "از میان رفتن سرمایه‌داری و رهایی‌ی طبقه‌ی کارگر ایده‌هایی ممکن و مهم باقی خواهند ماند. اما باید امروزه تنها به عنوان بخشی از نظرگاه وسیع تر دست چپی در نظر گرفته بشود. نظرگاهی که باید جنبش‌های جدیدی را که جنبه‌های متنوعشان به دورنمای مارکسیسم سنتی تقلیل پذیر نیست؛ در بر بگیرد. وظیفه چپ [گرایی] امروزه باید قدرت بخشیدن به این "چند صدایی‌ای باشد که هرکدام هویت گفتمانی تقلیل ناپذیر خودش را می‌سازد. (Crowder, ۲۰۰۶: ۲)

موف سعی دارد تا با فاصله گذاشتن میان ارزش‌های لیبرالی و فرآیندهای دموکراتیک برای مبارزه‌ی سیاسی با ارزش‌هایی که انحصاراً در خدمت سرمایه‌داری قرار دارند، ظرفیت‌های موجود در لیبرال دموکراسی‌های سیاسی - و این تعبیری است که در بنیان خود محصول بازگشت موف به نقد اشمیت از لیبرال دموکراسی است - را در خدمت تحقق آن چیزی که به عنوان روح اصلی و نهایی‌ی مارکسیسم در نظر گرفته است در بیاورد. او این معنا را با استفاده‌ی از مفهوم هژمونی‌ی گرامشی و بدین شکل توضیح می‌دهد که "همانطور که گرامشی درک کرد، موفقیت مبارزه‌ی پرولتاریا، به توانایی طبقه‌ی کارگر برای بساختن صورتبندی مفهومی‌ی هژمونی که رضایت‌مندی بخش‌های تحت سلطه‌ی اجتماعی‌ی دیگر را در صورت‌بندی جدیدی از "بلوک تاریخی"‌ی جدیدی فهرست بندی کند، بستگی دارد. (Gramsci in Forgas(ed.), ۱۹۸۸, pp. ۲۰۰-۲۰۹). آن‌جایی که لاکلائو و موف نظریه‌ی هویت‌های اجتماعی جوهری را طرد کرده‌اند، نظریه‌ی هژمونی به عنوان عملی تصادفی و مفصل بندی‌ی یکپارچه ساز - برای آن‌ها اهیت حیاتی پیدا می‌کند. لاکلائو و موف هژمونی را در مقام "نوع سیاسی از رابطه، یک صورت از سیاست" توصیف می‌کنند. (Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵, p. ۱۳۹) (Wenman, ۲۰۰۳: ۵۸۹)

بدین ترتیب می توانیم اینطور ادعا کنیم که اندیشه‌ی سیاسیِ شانتال موف تلاشی قابل توجه برای حفظ کردن بخش‌هایی از دستور کار قدیمی‌ی چپ رادیکال و مطابقت آن با شرایط جدید است. (Crowder, ۲۰۰۶: ۱)

من در این بخش از نوشته سعی کردم تا آن حوزه‌ای از نظریه‌پردازی شانتال موف را که در ارتباط با سنت چپ قرار دارد درکنار کیفیات واکاوی‌اش از این سنت به طور مختصر مورد بررسی قرار بدهم. در ادامه‌ی این نوشتار همچنین توضیح مختصری درباره‌ی نسبت بین رادیکال دموکراسی‌ی موف و سنت‌های پسامختارگرایانه ارائه خواهم داد. در ادامه‌ی این نوشتار خواهیم دید که نسبت مستقیمی بین فراروی‌های موف (ولاکلائو) از مارکسیسم و مدرنیته وجود دارد. درست بخاطر همین نسبت‌هاست که من قبل از وارد شدن به این حوزه از بررسی‌هایم کیفیات مربوط به واکاوی‌ی ایشان از مارکسیسم را قرارداده‌ام.

شانتال موف و نسبت‌های بنیان‌های پست مدرنیستی‌ی رادیکال دموکراسی

با وارد شدن به مباحث مورد نظر در این بخش از نوشتار حاضر، پیچیده‌ترین بخش از نظریات سیاسی‌ی شانتال موف را مورد بررسی قرار خواهیم داد. برای حرکت کردن در مسیری که مورد نظر ماست، و در این جا، سعی خواهیم کرد تا به پاسخ‌هایی که موف (و لاکلائو) برای پرسش‌هایی فلسفی‌تر درباره‌ی چیستی‌ی هویت، چگونگی‌ی کیفیات مربوط به سوژه، و ذات چیزی به اسم جامعه ارائه داده‌اند بپردازیم. همینطور، و در بخش پایانی‌ی این نوشتار، شکل استفاده‌ی ایشان از این بنیان‌هایی فلسفی در نقدهایی که به سنت‌های مارکسی و لیبرالی، به طور توأمان وارد دانسته‌اند را مورد کنکاش قرار می‌دهیم.

من براین باورم که شانتال موف در انتقادات جدی‌اش به سنت‌های چپ‌گرا و لیبرالیستی‌ی موجود در جهان پسا-کمونیستی از آن بستر وسیع‌تر فلسفی‌ای می‌آغازد هر دوی این سنت‌ها در درون آن مشغول تعریف کردن سوژه می‌شوند. سنتی مدرنیستی که سوژه‌ی اجتماعی را تمامیتی برخوردار از یک جوهر ویژه‌ی قابل شناسایی در نظر می‌آورد. این دقیقاً همان بستر اولیه‌ایست که موف معتقد است نظریه‌های مدرنیستی برای تعریف سوژه‌ی اجتماعی‌شان از آن استفاده می‌کنند. در حالی که برای آن‌ها "کارگزار اجتماعی از قصدهای ایدئولوژیکی‌ی مختلفی، و نه تنها از یک قصد، برخوردار است: او به عنوان یکی از اعضای جنسی، خانواده، طبقه‌ی اجتماعی، ملت، نژاد، یا به عنوان تماشاچی‌ی ظریف فراخوانده (استیضاح) می‌شود؛ و مسئله در تعیین کرد این دهنیته‌های مختلفی را که درون آن‌ها و به اعتبار دلالت‌های متقابلی ساخته شده‌است زندگی می‌کند. مسئله در تعیین کردن رابطه‌ای عینی میان این اصول ذهنی یا عناصر ایدئولوژیکی است." (Barrett, ۱۹۹۱:)

درواقع موف سعی می‌کند تا، در مقابل باورهای ذات‌گرایانه‌ی سنت‌های رقیبش در نظریه‌ی سیاسی، با تاکید بر چندخاستگاهی بودن هویت سوژه، و برجسته‌کردن تعلقات اجتماعی‌ی او و "وفاداری‌های" گوناگونی که سوژه در جریان زندگی‌اش با آن‌ها درگیر است، و خود را به اعتبارشان تعریف میکند، مجموعه‌ای از عوامل مختلف را در شکل‌گیری‌ی چیرستی‌ی او در مقام افقی گشوده نسبت به امر اجتماعی که تنها در یک وضعیت هژمون سیاسی و در دقایق ویژه‌ای به‌عنوان یک کلیت واحد ظهور پیدا می‌کند معرفی کند؛ عواملی که تصورات ذات‌گرایانه‌ی موجود در نظریات رقیبش را به‌چالش می‌کشند. شاید یکی از مهم‌ترین پارامترهای مورد نظر موف، که از طریق مطالعات فرویدی و همین‌طور داده‌های روانکاوی‌ی لکانی در تفسیر سوژه‌ی مورد نظر موف به کار رفته است، مسئله‌ی عواطف باشد. این مسئله که در بحث ما درباره‌ی فصل اول کتاب درباره‌ی امر سیاسی مورد بررسی قرار گرفت را می‌شود در پروژه‌ی نهایی‌ی موف درجایی پیدا کرد می‌بینیم "هدف سیاست‌های آگونیستی" تشکیل "یا" بسیج "کردن قدرت به صورتی دموکراتیک- به معنای تقویت کردن قطبیت صداهای دموکراتیک در جهت وارد شدن به مبارزه برای بدست آوردن هژمونی، است. اصل مشابهی درباره‌ی عواطف به کار برده می‌شود: عواطف باید به جای قرارگرفتن تحت سلطه‌ی خرد، آن‌طور که در نظریه‌ی لیبرالیسم مشورتی می‌بینیم، بسیج شوند.

(Crowder, ۲۰۰۶: ۹)

تحلیل ویژه‌ی موف از کیفیات مربوط به سوژه را باید برآمده از انتقاد جدی این دو نسبت به پارادایم‌های حقیقت‌نهیفته در پس نظریه‌های سیاسی مارکسیستی و لیبرالیستی دانست. نظریاتی که سعی می‌کنند تا در حوزه‌ی دانش به سطحی از بی‌طرفی در پژوهشگر یا نظریه‌پرداز برای "علمی‌تر" کردن پروژه‌های علمی‌یشان دست بیابند. این بی‌طرفی‌ی علمی که همراه با ادعای تسلط ذهن پژوهشگر بر جهان، به‌مثابه‌ی اُبژه‌ی آگاهی یا علمی‌ی اوست در مطالعات سیاسی خودش را به شکل مدل‌هایی بی‌طرفانه از "مدیریت" جامعه‌ی متشکل از سوژه‌های عقلانی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب "لاکلائو و موف مفاهیم حقیقت‌تفهیمی و بی‌طرفی‌ی علمی‌ی مورد نظر فلسفه واقع‌گرا و گفتمان‌های دانش-قدرت که شکل دهنده‌ی سوژه هستند را طرد کرده و به روشی دریدایی بر پتانسیل ویران‌گر نقد نظری تاکید می‌کنند. Goldstein, ۲۰۰۵: (۵۴) و به‌عنوان نتیجه‌ی به‌کاربردن این روش در مطالعه‌ی چیرستی‌ی جامعه این مسئله را اعلام می‌کنند که "ویژگی‌ی ناقص همه‌ی تمامیت‌ها ما را وامی‌دارد تا، به عنوان بستر تحلیل، فرض "جامعه" به‌مثابه‌ی تمامیتی خود-تعریف‌گر رها کنیم. (Laklau and Mouffe, ۱۹۸۵: ۱۱۱)

درواقع "لاکلائو و موف در این‌جا مسئله‌ای دریدایی را نشان می‌دهند: نه تنها "چیزی" به عنوان جامعه وجود ندارد، بلکه-همان‌طور که، در بازگویی‌ی جمله‌ی معروف دریدا: Il n'y à pas de hors-texte "جامعه" یک شیء معتبر گفتمان نیست. (Barrett, ۱۹۹۱:)

مشخص کردیم که موف (و لاکلائو) اندیشه‌های ذات گرایانه درباره‌ی فرد و جامعه را به چالش کشیده‌اند. بدین ترتیب برای آن‌ها جامعه عبارت می‌شود یک گشودگی محض برای هژمون شدن گفتمان‌های دموکراتیک مختلفی که برای مسلط شدن تفاسیری که از اصول مورد توافق برابری، آزادی و کثرت‌گرایی دارند، با یکدیگر وارد رقابت سیاسی می‌شوند. به بیان بهتر برای موف دموکراسی عبارت است بستری شکل گرفته حول ارزش‌های لیبرال دموکراسی سیاسی شده که مجموعه‌ای از گفتمان‌های دموکراتیک درون آن برای هژمون شدن به مبارزه می‌پردازند. "برای لاکلائو و موف "گفتمان" مشخص کننده‌ی چیزی شبیه به بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است، چیزی که او همچنین "اشکال زندگی" می‌نامد، Wenman, ۵۸۶: ۲۰۰۳) همین طور برای آن‌ها "گفتمان، مفصل‌بندی دقایق زبانشناختی و غیرزبان شناختی در وضعیت‌های متفاوت و نظام ساخت‌یافته از وضعیت هاست." (Wenman, ۵۸۵: ۲۰۰۳)

شانتال موف مدلی "آگونیستی ۶۵" از دموکراسی را در مقابل مدل مسلط "تجمیعی ۶۶" و مدل برجسته‌ی "مشورتی ۶۷" پیشنهاد کرده‌است. دموکراسی آگونیستی بر اجتناب ناپذیری کشمکش ۶۸ در زندگی سیاسی و ناممکنی یافتن راهی خنثی، عقلانی و نهایی برای فرایندهای تصمیم‌گیری تأکید می‌کند. این تأکید بخاطر حضور فراگیر قدرت و کثرت ارزش‌هاست. از طرف دیگر موف آگونیسم را از "آنتاگونیسم" صرف، یا کشمکش ویران‌گر متمایز می‌کند. (Crowder, ۲۰۰۶: ۱)

بدین ترتیب و از مجرای مباحثی که در بالا مطرح شد، موف عمده‌ی تمرکزش را در به‌چالش کشیدن هر شکلی از نظریه‌های سیاسی ذات گرایانه‌ای می‌گذارد که به نظر بدنبال سیاست-زدایی کردن از سپهر زندگی اجتماعی و نادیده گرفتن بنیان آنتاگونیستی هرچور جامعه و نظم در جوامع بشری هستند. وی سرانجام "مدلی "آگونیستی ۶۹" از دموکراسی را در مقابل مدل مسلط "تجمیعی ۷۰" و مدل برجسته‌ی "مشورتی ۷۱" پیشنهاد کرده‌است. دموکراسی آگونیستی بر اجتناب ناپذیری کشمکش ۷۲ در زندگی سیاسی و ناممکنی یافتن راهی خنثی، عقلانی و نهایی برای فرایندهای تصمیم‌گیری تأکید می‌کند. این تأکید بخاطر حضور فراگیر قدرت و کثرت ارزش‌هاست. از طرف دیگر موف آگونیسم را از "آنتاگونیسم" صرف، یا کشمکش ویران‌گر متمایز می‌کند. (Crowder, ۲۰۰۶: ۱)

۶۵. agonistic

۶۶. aggregative

۶۷. deliberative

۶۸. conflict

۶۹. agonistic

۷۰. aggregative

۷۱. deliberative

۷۲. conflict

به عنوان نکته‌ی آخر من علاقمند هستم که توجه خواننده را به این مسئله معطوف کنم که مدل دموکراسی‌ی رادیکال موف، اگرچه افق‌های تازه‌ای از سیاست‌ورزی و امکانات نوینی در اندیشیدن درباره‌ی امر سیاسی را برای ما فراهم می‌آورد، آغشته با نقاض‌هایی در شکل مواجهه‌اش با مفهوم امرسیاسی در کارل اشمیت باشد. این تناقضات از جایی شروع می‌شود که می‌بینیم "آنتاگونیسم اشمیتی نزاعی میان دشمنان نیست^{۷۳} که به دنبال نابودکردن یک‌دیگر هستند. درحالی که "آگونیسم" نزاعی بین "مخالفان^{۷۴}" است که اگرچه با یکدیگر مخالف اند، یکدیگر را به‌عنوان چشم‌اندازهای قانونی" در نظر می‌آورند." (Crowder, ۲۰۰۶: ۹) من معتقدم که استفاده‌ی موف از آنتاگونیسم اشمیتی استفاده‌ای دلبخواهیست. درواقع دموکراسی‌ی آگونیستی موف، یک جور وارونه‌سازی‌ی آن‌چیز است که کارل اشمیت از مفهوم امر سیاسی افاده می‌کرده است. پرفوسور موف اگرچه ممکن است این مسئله را به ما یادآوری کند که قصد نداشته‌است از عین مفهوم اشمیت بهره‌برداری کند، و اگرچه توضیح خواهد داد که او در پی "ختی سازی"ی آنتاگونیسم اشمیتی، در چارچوب نزاعی آگانیستی، برای حفظ کردن ظرفیت‌های لیبرال دموکراسی و رادیکال کردن آن بوده‌است، اما نمی‌تواند این مسئله را نادیده بگیرد که این ختشی‌سازی و مدل دموکراتیک بیرون آمده از آن، همچنان تنها شکل دیگری از لیبرال دموکراسی است که تمامی‌ی نقدهای اشمیتی به مثل‌های موجود در زمان خودش را می‌توان به آن وارد دانست. همین‌طور علاقمند هستم که به این مسئله اشاره کنم که پروژه‌ی شانتال موف، برخلاف ادعاهایی پست‌مدرنیستی‌اش، پروژه‌ای عمیقاً ذات‌باور است. این پروژه با پذیرفتن ارزش‌های لیبرال دموکراسی، به عنوان نتایج یک انتقال تاریخی‌ی دموکراتیک، صراحتاً در مسیری قرار می‌گیرد که هویت‌های سیاسی-فرهنگی‌ی بیرون از گفتمان‌های دموکراتیک را به عنوان جهنم بیرونی‌ی لیبرال دموکراسی طرد کرده و ادعای آن‌ها را خارج از شمول ارزش‌های برابری، آزادی و کثرت‌گرایی‌ی مورد نظرش قرار می‌دهد. من احساس می‌کنم این تناقض بنیادین در نظریه‌ی سیاسی‌ی شانتال موف، مخاطب ریزبین را دچار همان‌ترس شدیدی می‌کند که، فیلسوف پسا-مارکسیست مورد مطالعه‌ی ما در این نوشتار، آن‌را به‌عنوان انگیزه‌ی اصلی‌اش از احیای امرسیاسی در جهانی که آن‌را در دام سیاست-زدایی می‌بیند به حساب آورده‌است.

منابع:

۳. اشمیت، کارل (۱۳۹۲) مفهوم امر سیاسی، سهیل صفاری، چاپ اول، تهران: نشر نگاه معاصر.

۴. موف، شانتال (۱۳۹۲) بازگشت به امر سیاسی، عارف اقوامی مقدم. رخ داد نو: تهران.

۵. موف، شانتال (۱۳۹۱) درباره‌ی امر سیاسی، منصور انصاری. رخ داد نو: تهران.

^{۷۳} . enemies

^{۷۴} . adversaries

۶. Anthony, Mark (۲۰۰۳) Laclau or Mouffe? Splitting the Difference, *Wenman Philosophy Social Criticism* ۲۰۰۳ ۲۹: ۵۸۱.
۷. Barrett, Michèle (۱۹۹۱) Ideology, Politics, Hegemony: From Gramsci to Laclau and Mouffe, *Michigan Quarterly Review* ۳۰, ۱۹۹۱, pp. ۲۳۱-۵۸.
۸. Crowder, George (۲۰۰۶) CHANTAL MOUFFE'S AGONISTIC DEMOCRACY, Refereed paper presented to the Australasian Political Studies Association conference University of Newcastle ۲۵-۲۷ September ۲۰۰۶.
۹. Goldstein, Philip (۲۰۰۵), *Post-Marxist Theory: An Introduction*, State University of New York.
۱۰. LACLAU and MOUFFE, ERNESTO and CHANTAL (۱۹۸۵) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Verso.
۱۱. Norris, Andrew (۲۰۰۵) A Mine That Explodes Silently: Carl Schmitt in Weimar and After, *Political Theory*, Vol. ۳۳, No. ۶ (Dec., ۲۰۰۵), pp. ۸۸۷-۸۹۸
۱۲. W. Gray, Phillip (۲۰۰۷) *Political Theology and the Theology of Politics: Carl Schmitt and Medieval Christian Political Thought*, *Humanitas*. Volume XX, Nos. ۱ and ۲, ۲۰۰۷.

